

# لائودکیہ - الرقم أربعة

تاریخ های همپوشان

Jeff Pippenger

2023-09-01

اُس پہلو کی طرف جس کی نشان دہی میں نے کی—اور غالب امکان ہے کہ اسٹیفن ہاسکل نے اسے نہ دیکھا ہو، اگرچہ انہوں نے اُن حقائق کو تسلیم کرنے کے سبب جو اس امر کو روشن کرتے ہیں، عملاً اس کی تائید کی—یہ ہے کہ قدیم اسرائیل کے آخری دور کی تاریخ میں آپ بیک وقت جدید اسرائیل کے آغاز کو بھی اسی تاریخی عرصہ پر منطبق پاتے ہیں۔ جب مسیح ایک ہفتہ (دو ہزار پانچ سو بیس دن) تک بہتوں کے ساتھ عہد کو قائم کر رہا تھا، اُس وقت قدیم اسرائیل لاؤدیکہ کے تجربہ سے گزر رہا تھا، اور خداوند کے منہ سے اُگل دیے جانے کے دہانے پر تھا۔ اسی کے ساتھ ساتھ جدید اسرائیل افسس کے تجربہ سے گزر رہا تھا۔ قدیم اسرائیل کی لاؤدیکہ منتشر کی جا رہی تھی، اور جدید اسرائیل کی افسس اسی ایک تاریخ میں جمع کی جا رہی تھی۔

و «بلہ»، اگر در این اندیشہ‌اید، من آگاہ هستم کہ ہفتہ‌ای کہ مسیح در تحقق باب نہم دانیال عہد را استوار ساخت، کہ با تعمیم او آغاز شد و با سنگسار شدن استیفان پایان یافت، بہ طور تحت‌اللفظی دو ہزار و پانصد و بیست روز کامل نبود؛ اما از لحاظ نبوی، بی‌گمان چنین بود، زیرا در نبوت، یک سال برابر با سیصد و شصت روز است۔ سیصد و شصت روز ضربدر ہفت، می‌شود دو ہزار و پانصد و بیست روز، و «درست مرکز» آن ہفتہ نبوی، صلیب است۔ از منظر نبوی، مسیح صلیب را درست در مرکز دورہ نبوی دو ہزار و پانصد و بیست روزہ قرار داد، و بدین‌سان نشان داد کہ «ہفت زمان» در لاویان بیست‌وشش بہ وسیلہ صلیب مسیح برقرار و تأیید می‌شود۔ تصادفی نیست کہ ہنگامی کہ خواہر وایت تعلیم می‌دہد، چنان کہ می‌دہد، کہ ہر دو جدول مقدس حقوق؛ یعنی نمودار ۱۸۴۳ و ۱۸۵۰، نبوت دو ہزار و پانصد و بیست سالہ را درست در مرکز نمودار دارند، و ہر دو نمودار صلیب را درست در مرکز آن تصویر قرار دادہ‌اند۔

کتاب مقدس دربردارندہ ہمہ اصولی است کہ آدمیان برای آنکہ چہ برای این زندگی و چہ برای حیات آیندہ شایستہ گردند، نیاز دارند کہ آنها را دریابند۔ و این اصول برای ہمگان قابل فہم است۔ ہیچ کس کہ روحی برای ارج نہادن بہ تعلیم آن داشتہ باشد، نمی‌تواند حتی یک بخش از کتاب مقدس را بخواند بی‌آنکہ از آن اندیشہ‌ای سودمند بہ دست آورد۔ اما ارزشمندترین تعلیم کتاب مقدس از مطالعہ گاہ بہ گاہ یا گسستہ حاصل نمی‌شود۔ نظام عظیم حقیقت آن بدان‌گونہ عرضہ شدہ است کہ خوانندہ شتابزدہ یا سہل‌انگار بتواند آن را تشخیص دہد۔ بسیاری از گنجینہ‌های آن بسیار ژرف‌تر از سطح نہفتہ است، و تنها از راہ پژوهش کوشندہ و تلاش پیوستہ می‌توان بدانہا دست یافت۔ حقیقت‌هایی کہ در کنار ہم کلیت بزرگ را پدید می‌آورند، باید جست‌وجو و گردآوری شوند، «اینجا اندکی و آنجا اندکی۔» اشعیا 28:10۔

«چون بدین‌سان جست‌وجو شدہ و در کنار یکدیگر گرد آورده شوند، آشکار خواہد شد کہ بہ طور کامل با یکدیگر متناسب‌اند۔ ہر انجیل متمم انجیل دیگر است، ہر نبوتی تبیین نبوتی دیگر، و ہر حقیقتی بسط حقیقتی دیگر۔ نمونہ‌های نظام یہودی بہ وسیلہ انجیل روشن می‌گردد۔ ہر اصل در کلام خدا جایگاہ خود را دارد، و ہر واقعیت دلالت خاص خود را۔ و این ساختار کامل، چہ در طرح و چہ در اجرا، بر مؤلف خویش شہادت می‌دہد۔ چنین ساختاری را ہیچ ذہنی جز ذہن نامتناہی نہ می‌تواند تصور کند و نہ پدید آورد۔» Education, 123۔

در کنار این اصل که هر یک از هفت کلیسا در تاریخ میلری و نیز در تاریخ ما تکرار می‌شوند، اصل مهم دیگری نیز هست که ادونتیسیم آغازین آن را به رسمیت می‌شناخت. آن اصل نشان می‌دهد که روح‌القدس برای انتقال حقیقت، از خطوط نبوی «داخلی و خارجی» در یک تاریخ واحد استفاده می‌کند. میلر این را تشخیص داد و آن را به‌طور مستقیم تعلیم داد. او به‌درستی تعلیم می‌داد که هفت مهر مکاشفه، تاریخی موازی با کلیساهای را نمایندگی می‌کنند؛ اما در آن تصویر موازی، مهرها نمایانگر حقیقتی خارجی‌اند و کلیساهای حقیقتی داخلی از همان تاریخ واحد را بیان می‌کنند. اوریا اسمیت نیز به این اصل می‌پردازد و از واژه‌های «داخلی» و «خارجی» استفاده می‌کند، که به نظر من بهترین شیوه برای بیان این دو خط موازی است.

مهرها در فصل‌های چهارم، پنجم و ششم مکاشفه به توجه ما معرفی می‌شوند. صحنه‌هایی که تحت این مهرها ارائه شده‌اند، در مکاشفه ۶ و آیه نخست مکاشفه ۸ به نمایش گذاشته می‌شوند. آشکارا اینها رویدادهایی را در بر می‌گیرند که کلیسا از آغاز این دوره تدبیر الهی تا آمدن مسیح با آنها مرتبط است.

«در حالی که هفت کلیسا تاریخ درونی کلیسا را ارائه می‌کنند، هفت مهر رویدادهای بزرگ تاریخ بیرونی آن را به معرض دید می‌آورند.» اوریا اسمیت، The Biblical Institute، 253.

اب هم سات کلیسیاؤں پر اپنے غور و فکر کا آغاز کریں گے۔ یہ پہچاننا نہایت اہم ہے کہ پہلی دو کلیسیائی، اور پھر اسی طرح تیسری اور چوتھی کلیسیا، ایک ایسے "سبب و اثر" کے تعلق میں ہیں جو اس امر کا تقاضا کرتا ہے کہ ان پر باہم ملا کر غور کیا جائے۔ سمیرنہ وہ کلیسیا ہے جو ان لوگوں کی نمائندگی کرتی ہے جو روم کے ہاتھوں ستائے گئے، اور افسس وہ کلیسیا تھی جس نے انجیل کو تمام دنیا تک پہنچایا۔

«در انطاکیه بود که شاگردان نخستین بار مسیحی خوانده شدند. این نام بدان جهت به آنان داده شد که مسیح محور اصلی موعظه، تعلیم، و گفت‌وگوی ایشان بود. آنان پیوسته وقایعی را که در ایام خدمت زمینی او رخ داده بود بازمی‌گفتند، زمانی که شاگردانش از حضور شخصی او برکت یافته بودند. خستگی‌ناپذیر بر تعالیم او و معجزات شفابخشش درنگ می‌کردند. با لبانی لرزان و چشمانی اشکبار از جانکاهی او در باغ، از خیانت، محاکمه، و اعدامش سخن می‌گفتند؛ از بردباری و فروتنی‌ای که با آن خواری و شکنجه‌ای را که دشمنانش بر او تحمیل کرده بودند تحمل نمود؛ و از شفقت خداگونه‌ای که با آن برای آزاردهندگان خود دعا کرده بود. قیام و عروج او، و کار او در آسمان به‌عنوان میانجی برای انسان سقوط‌کرده، از جمله موضوعاتی بود که با شادی بدان‌ها می‌پرداختند. به‌راستی شایسته بود که امت‌ها آنان را مسیحی بنامند، زیرا مسیح را موعظه می‌کردند و دعا‌های خود را به‌واسطه او به خدا تقدیم می‌داشتند.»

«خدا بود که نام مسیحی را به ایشان عطا کرد. این نامی شاهانه است که به همه کسانی داده شده است که خویشتن را به مسیح می‌پیوندند. یعقوب بعدها درباره این نام نوشت: «آیا توانگران بر شما ستم نمی‌کنند و شما را به پیشگاه‌های داوری نمی‌کشانند؟ آیا ایشان آن نام نیکویی را که بدان خوانده شده‌اید کفر نمی‌گویند؟» یعقوب ۲:۶، ۷. و پطرس اعلام کرد: «اما اگر کسی چون مسیحی رنج ببیند، خجل نشود، بلکه خدا را از این جهت تمجید نماید.» «اگر به سبب نام مسیح شما را ملامت کنند، خوشا به حال شما، زیرا روح جلال و روح خدا بر شما قرار دارد.» ۱ پطرس ۴:۱۶، ۱۴. اعمال رسولان، ۱۵۷.

کلیسای افسس نمایانگر کلیسای نخستین بود که «در مسیح عیسی به دینداری» زیست می‌کرد؛ امری که «علتی» است که همواره «معلولی» را پدید می‌آورد.

तीमथयुस 2 जाएगा। सताया वह, है चाहता बतिना जीवन भक्तपूरवक में यीशु मसीह कोई जो और, हाँ  
3:12.

दिन्दारी کلیسای اِفسُس به آزار و جفایى انجامید که کلیسای اِسمیرنا نمایانگر آن است. این دو کلیسا بیانگر رابطه‌ای از علت و معلول‌اند، و معلول اقتضا می‌کند که مسبوق به علتی باشد. آزار و جفای بحران قانون یکشنبه به واسطه ظهوری از آنچه خواهر وایت «دینداری نخستین» می‌نامد، برانگیخته می‌شود؛ دینداری‌ای که در تاریخ‌های گذشته، یا نخستین، به تصویر کشیده شده است.

اگرچه انحطاط ایمان و دینداری به‌طور گسترده شایع است، در این کلیساهای پیروان راستین مسیح وجود دارند. پیش از دیدار نهایی داوری‌های خدا بر زمین، در میان قوم خدا چنان احیایی از خدایپرستی نخستین پدید خواهد آمد که از زمان رسولان تاکنون دیده نشده است. روح و قدرت خدا بر فرزندان او ریخته خواهد شد. در آن زمان بسیاری خود را از آن کلیساهایی جدا خواهند ساخت که در آن‌ها محبت این جهان جای محبت به خدا و کلام او را گرفته است. بسیاری، هم از خادمان و هم از مردم، با شادی آن حقایق عظیمی را خواهند پذیرفت که خدا مقرر داشته است در این زمان اعلام شوند تا قومی برای آمدن دوم خداوند مهیا گردد. دشمنان‌ها آرزو دارد این کار را بازدارد؛ و پیش از آنکه زمان چنین حرکتی فرا رسد، خواهد کوشید با وارد کردن بدلی تقلبی از آن جلوگیری کند. در آن کلیساهایی که بتواند آن‌ها را زیر قدرت فریبده خود درآورد، چنان جلوه خواهد داد که گویی برکت خاص خدا فرو ریخته شده است؛ آنچه پدیدار خواهد شد، چیزی خواهد بود که تصور می‌شود علاقه‌ای عظیم به امور دینی است. انبوهی از مردم شادمان خواهند شد که خدا به‌طرزی شگفت‌انگیز برای ایشان عمل می‌کند، حال آنکه این عمل از روحی دیگر است. شیطان در پوششی دینی خواهد کوشید نفوذ خود را بر جهان مسیحیت گسترش دهد. «نزاع عظیم، 464.

فریاد نیمه‌شب «ایام آخر» همان احیای «دینداری نخستین» است که در این عبارت شناسایی شده است. این احیا در یک جنبش رخ می‌دهد، نه در یک کلیسا. تاریخی که خواهر وایت برای توصیف این احیا به کار می‌برد، تاریخ «ایام رسولان» است که به‌وسیله کلیسای اِفسُس نمادپردازی شده است. آن احیا «آزار و جفا» را به‌بار خواهد آورد.

«بسیاری زندانی خواهند شد، بسیاری برای نجات جان خود از شهرها و قصبات خواهند گریخت، و بسیاری در راه مسیح، در حالی که برای دفاع از حقیقت ایستادگی می‌کنند، شهید خواهند شد.»  
Selected Messages, کتاب ۳، ص. ۳۹۷.

«زندگی مسیح بر زمین» در عبارت بعدی نمایانگر آغاز کلیسای اِفسُس است، اما همچنین به‌گونه‌ای نمونه‌وار تاریخ آدونتیسم لائودیکیه‌ای را در پایان جهان مجسم می‌سازد.

«وَقَدْ ارْتَدَّ الْحَقُّ إِلَى الْوَرَاءِ، وَوَقَفَ الْعَدْلُ مِنْ بَعْدِهِ؛ لَأَنَّ الصِّدْقَ سَقَطَ فِي السَّاحَةِ، وَالْإِسْتِقَامَةُ لَا تَسْتَطِيعُ الدَّخُولَ. وَصَارَ الصِّدْقُ مَعْدُومًا؛ وَمَنْ يَجِدُ عَنِ الشَّرِّ يَجْعَلُ نَفْسَهُ غَنِيمَةً». إشعيا 59: 14،  
15. لقد تمّ هذا في حياة المسيح على الأرض. فقد كان أميناً لوصايا الله، واضعاً جانباً التقاليد والمتطلبات البشرية التي رُفِعَتْ لتأخذ مكانها. وبسبب هذا أبغضَ واضطهد. ويتكرر هذا التاريخ». دروس المسيح الموضوعية، 170.

تجربه‌ای که به‌وسیله افسس نمایانده می‌شود، هم‌زمان با تجربه لائودیکیه رخ می‌دهد. یهودیان مجادله‌گر، لائودکیان اسرائیل باستان بودند و مسیح و شاگردانش، افسسیان اسرائیل جدید. یحیی تعمیددهنده کلیسای افسس را معرفی کرد، و او نماینده کلیسا در «ایام آخر» است که از سوی لائودکیانی مورد مخالفت قرار می‌گیرد که خود را یهودی می‌خوانند، اما چنین نیستند.

Jana Křtitele a dílo těch, kteří v posledních dnech vycházejí v duchu a moci 1905,,  
Eliášově, aby probudili lid z jeho lhostejnosti, jsou v mnoha ohledech totožná. Jeho

dílo je předobrazem díla, které musí být vykonáno v tomto věku. Kristus má přijít podruhé, aby soudil svět ve spravedlnosti. Boží poslové, kteří nesou poslední poselství výstrahy, jež má být dáno světu, mají připravit cestu pro druhý příchod Kristův, tak jako Jan připravil cestu pro jeho první příchod. V tomto přípravném díle, každé údolí bude vyvýšeno a každá hora i pahorek budou sníženy; co je křivé, bude narovnáno, a drsná místa budou hladkou cestou, neboť dějiny se mají opakovat a znovu, se zjeví sláva Hospodinova a uzří ji spolu všeliké tělo; neboť ústa Hospodinova promluvila.”  
Southern Watchman, 21. března 1905,,

افسس «علت» است و اسمیرنا «معلول». پرغامس و طیاتیرا نیز رابطه‌ای علی و معلولی را نمایندگی می‌کنند. پرغامس کلیسای سازش است که با درآمیختن مسیحیت با بت‌پرستی، آن را فاسد ساخت. کلیسای مسیحی آنگاه سقوط کرد که این فرض را پذیرفت که ممکن است بت‌پرستی شرک‌آلود در درون مرزهای آن همزیستی داشته باشد. امپراتور کنستانتین نماد آن تاریخ سازش‌کارانه است، و نقش نبوی او این بود که پیش از آشکار شدن پاپیت، ارتداد مسیحیت راستین را پدید آورد.

کسی شما را به هیچ وجه فریب ندهد؛ زیرا آن روز نخواهد آمد، مگر آنکه نخست ارتدادی واقع شود و آن مرد گناه، آن پسر هلاکت، آشکار گردد؛ همان که مخالفت می‌ورزد و خویشتن را برتر می‌افرازد از هر آنچه خدا نامیده می‌شود یا پرستیده می‌شود، به گونه‌ای که او چون خدا در معبد خدا می‌نشیند و خود را چنین می‌نمایاند که خداست. آیا به یاد ندارید که هنگامی که هنوز با شما بودم، این امور را به شما می‌گفتم؟ و اکنون آنچه را مانع است می‌دانید، تا او در زمان خود آشکار شود. زیرا سر بی‌قانونی هم‌اکنون نیز در کار است؛ فقط آن که اکنون بازمی‌دارد، بازخواهد داشت تا از میان برداشته شود. و آنگاه آن شریر آشکار خواهد شد، که خداوند او را به نفس دهان خویش هلاک خواهد ساخت و به ظهور آمدنش نابود خواهد کرد. ۲ تسالونیکیان ۲:۳-۸

کلیسای پرغامس «علت» بود و طیاتیرا «معلول». نبی، دانیال، بارها تاریخ جای‌گزین شدن بت‌پرستی با پاپی‌گری را بیان می‌کند، و آن ارتداد پیش از برقراری پاپیت که پولس بدان اشاره کرده است، در دانیال یازده مورد بحث قرار گرفته است.

زیرا کشتی‌های کتیم بر ضد او خواهند آمد؛ از این‌رو اندوهگین خواهد شد، و بازخواهد گشت، و بر ضد عهد مقدس خشم خواهد گرفت؛ و چنین خواهد کرد؛ بلکه بازخواهد گشت و با آنان که عهد مقدس را ترک می‌کنند، هم‌داستان خواهد شد. و سپاهیان از جانب او برپا خواهند ایستاد، و مقدس حصین را نجس خواهند ساخت، و قربانی دائمی را برخوانند داشت، و مکروه ویرانگر را برپا خواهند کرد. دانیال 11:30-31

هغه کلیسا چې د پاپي ځواک له تاریخي راڅرګندېدو وړاندې په سازش او مصالحه کې لوېدلې او منحرفه شوې وه، دانیال یې د هغو کسانو په توګه انځوروي چې «مقدس عهد» یې پرېښود. وروسته له دې چې هغوی عهد پرېښود، بیا پاپیتوب، چې دانیال یې د «خرابوونکې کرکې» په توګه انځوروي، د ځمکې پر تخت کېښېناستل شو. خور وایې د دانیال یوولسم څپرکي وروستي شپږ آیتونه داسې پېژني، کله چې وایي: «د دانیال د یوولسم څپرکي نبوت نږدې خپل بشپړ پوره کېدو ته رسېدلی دی.» وروستي شپږ آیتونه د دانیال یوولسم څپرکي وروستۍ پوره کېدنه ده، او هغې ښوولې ده چې هغه تاریخ چې په دغو وروستیو آیتونو کې انځور شوی، د دانیال 11:30-36 له لارې بېلګه شوی و، کوم چې هغه تاریخي «علت او معلول» په ګوته کوي چې د پرګاموس او تیاتیرا له خوا تمثیل شوی دی.

«ما وقتی برای از دست دادن نداریم. ایام سخت و پرآشوب در پیش روی ماست. جهان از روح جنگ به جنبش درآمده است. به زودی صحنه‌های مصیبتی که در نبوت‌ها از آن‌ها سخن گفته شده

است، رخ خواهد داد. نبوتِ باب یازدهم دانیال تقریباً به تحقق کامل خود رسیده است. بخش زیادی از تاریخی که در تحقق این نبوت به وقوع پیوسته است، تکرار خواهد شد.»

«در آیه سی‌ام از قدرتی سخن گفته شده است که «آیات ۳۰ تا ۳۶ نقل شده‌اند.»»

«صحنه‌هایی مشابه آنچه در این کلمات توصیف شده است، به وقوع خواهد پیوست.»  
Manuscript Releases, شماره 13, 394.

رابطهٔ علّی و معلولی پرغامس و طیاتیرا، همان‌گونه که رابطهٔ علّی و معلولی افسس و اسمیرنا نیز، در «ایام آخر» تکرار می‌شود. پروتستان‌های ایالات متحده با بت‌پرستی، آن‌گونه که پرغامس نمایندهٔ آن است، مصالحه خواهند کرد (برجسته‌ترین نشانهٔ بت‌پرستی، پرستش خورشید است)، و هنگامی که مرتد شوند، راه برای مردِ گناه مهیا می‌گردد تا بار دیگر به‌گونه‌ای نبوی آشکار شود. در حالی که این ارتداد و بر تخت نشاندن پاپیت تکرار می‌شود، خدا هم‌زمان کلیسای را که به‌وسیلهٔ افسس نمونه‌وار معرفی شده است، برمی‌انگیزد تا پیام دانیال و مکاشفه را به جهان برساند، و آزار و جفایی که اسمیرنا نمایندهٔ آن است نیز تکرار خواهد شد.

من پس از آن‌که این حقیقت را بررسی کنیم که چهار مَهر نخستِ مکاشفه، خطّی بیرونی از حقیقت‌اند که به موازات خطِ درونی حقیقت، که به‌وسیلهٔ چهار کلیسای نخست نمایان شده است، امتداد می‌یابد، به سه کلیسای آخر خواهیم پرداخت. چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، اوریا اسمیت آن را بدین‌گونه بیان می‌کند:

«در حالی که هفت کلیسا تاریخ درونی کلیسا را ارائه می‌کنند، هفت مَهر رویدادهای بزرگ تاریخ بیرونی آن را به نمایش می‌گذارند.» — Uriah Smith, The Biblical Institute, 253.

ما نشان داده‌ایم که چهار کلیسای نخست، نمایانگر دو رابطهٔ «علت و معلول» هستند که در «ایام آخر» تکرار می‌شوند. بر بنیاد دیدگاه پیشگامان آدونتیسم، و مهم‌تر از آن، بر اساس اقتدار کلام خدا، آن چهار تاریخچه درونی کلیسا باید دارای تاریخی موازی در عرصه بیرونی باشند که به‌وسیلهٔ چهار مَهر نخست نمایانده شده است. مَهر اول و دوم همان ویژگی‌های افسس و اسمیرنا را باز می‌تابانند، اما از اسب سفید برای نمایش کار رساندن مسیحیت به جهان استفاده می‌کنند. این، کار بیرونی کلیسا را نمایان می‌سازد، و مَهر دوم، با اسب سرخ، حمام خون اسمیرنا را به تصویر می‌کشد.

اور میں نے دیکھا کہ جب برّہ نے مَہروں میں سے ایک مَهر کھولی تو میں نے گرج کی سی آواز سنی، اور چار جانداروں میں سے ایک کو یہ کہتے سنا: آ اور دیکھ۔ اور میں نے نگاہ کی، اور کیا دیکھتا ہوں کہ ایک سفید گھوڑا ہے؛ اور اُس پر سوار کے پاس ایک کمان تھی؛ اور اُسے ایک تاج دیا گیا؛ اور وہ فتح کرتا ہوا اور فتح کرنے کے لیے نکلا۔ اور جب اُس نے دوسری مَهر کھولی تو میں نے دوسرے جاندار کو یہ کہتے سنا: آ اور دیکھ۔ اور ایک اور گھوڑا نکلا جو لال تھا؛ اور اُس کے سوار کو یہ قدرت دی گئی کہ زمین سے صلح اٹھالے، تاکہ لوگ ایک دوسرے کو قتل کریں؛ اور اُسے ایک بڑی تلوار دی گئی۔ مکاشفہ 4-6:1۔

زکریا میں چند اقتباسات ایسے ہیں جو مکاشفہ کی پہلی چار مَہروں میں پیش کیے گئے چار گھوڑوں کی براہ راست شناخت کرتے ہیں۔ انہی اقتباسات میں سے ایک، دسویں باب میں، زکریا یہ واضح کرتا ہے کہ جب آخری مینہ برسایا جائے گا تو "یہوداہ کا گلہ" جو خدا کا "گھر" ہے، "لڑائی میں اُس کا خوبصورت گھوڑا" بنا دیا جائے گا۔

از خداوند در موسم بارانِ آخر، باران بطلبید؛ آنگاه خداوند ابرهای درخشان پدید خواهد آورد و بارش‌های باران به ایشان خواهد داد، و به هر کس علفِ صحرا را. زیرا بت‌ها سخن باطل گفته‌اند، و فالگیران دروغ دیده‌اند، و خواب‌های کاذب بازگفته‌اند؛ ایشان به باطل تسلی می‌دهند؛ از این رو

چون گلہای رھسپار شدند، و مضطرب گشتند، زیرا شبانی نبود. خشم من بر شبانان افروخته شد، و بزہا را مجازات کردم؛ زیرا یھوہ صباپوت از گلہ خویش، یعنی خاندان یھودا، تفقد کردہ است، و آنان را همچون اسب فاخر خویش در جنگ ساختہ است. زکریا ۱:۱۰-۳

الن وایت بارہا تصریح می کند کہ ریزش روح القدس در پنتیکاست، نماد باران اخیر است کہ اکنون در حال فرو ریختن می باشد. کاری کہ در پنتیکاست برای جہان انجام شد، بہ وسیلہ کلیسای افسس باز نمودہ شدہ است، و افسس موجب آن جفایی می شود کہ بہ وسیلہ سمیرنا نمایانہ شدہ است؛ همان کہ یوحنا آن را «اسب سرخ» مہر دوم معرفی می کند. دو مہر نخست با دو کلیسای نخست بہ طور موازی پیش می روند و «ایام آخر» را بہ تصویر می کشند، زمانی کہ باران اخیر در حال باریدن است.

روح نبوت نیز ہم پایان مہر سوم و ہم آغاز مہر چہارم را برمی گزیند و بدین سان آن دو را بہ یکدیگر پیوند می دہد (علت و معلول)، و با این کار، تاریخی را کہ در روزگار او و در «ایام آخر» موجود شمردہ شدہ است، در جای خود قرار می دہد.

«همان روحی کہ در مکاشفہ ۶:۶-۸ بہ تصویر کشیدہ شدہ است، امروز نیز دیدہ می شود. تاریخ باید تکرار شود. آنچه بودہ است، دوبارہ خواہد بود.» Manuscript Releases، جلد ۹، ۷.

در تاریخچہ شخصی خواہر وایت، (کہ در سال ۱۸۹۸ نگاشته شد) روح مصالحہای کہ راہ را برای آن آمادہ می سازد کہ دستگاہ پاپی یار دیگر بر تخت نشانہ شود، از همان زمان نیز زندہ و نیرومند بود؛ زیرا ارتداد پروتستانتیسم کہ با رد پیام فرشتہ اول در بہار ۱۸۴۴ آغاز شدہ بود، پیشاپیش (در ۱۸۶۳) شروع کردہ بود بہ نفوذ کردن بر شاخ ادونتیسیم پروتستان.

مصالحہ پرغامس در مہر سوم بہ صورت یک «جفت» ترازوہا بہ تصویر کشیدہ شدہ است. دو ترازو برای سنجش، نمایانگر اندازہ گیری نادرست است. مہر سوم بہ مہر چہارم می انجامد کہ با «اسب رنگ پریدہ»ی «مرگ» نمایش دادہ شدہ است، و بدین سان کشتار میلیون ہا تن بہ دست پاپیت در دوران قرون تاریک را مجسم می سازد. «ہاویہ» همان چیزی است کہ در پی اسب رنگ پریدہ پاپیت می آید. تاریخ مہرہای سوم و چہارم، با تاریخ کلیسای پرغامس و طیاتیرہ بہ موازات پیش می رود. مصالحہ قسطنطین کاری تدریجی بود؛ از این رو، روح مصالحہ پیشاپیش در تاریخ شخصی خواہر وایت فعال بود، همان گونہ کہ در زمان پولس نیز فعال بود، آنگاہ کہ گفت «سر بی دینی الحال نیز عمل می کند.» آن ارتداد کہ پیش از بہ تخت نشستن پاپیت رخ می دہد، ہموارہ تاریخی تدریجی است، و آن «تاریخ باید تکرار شود. آنچه بودہ است، باز خواہد بود.»

اور میں نے چاروں جانداروں کے درمیان سے ایک آواز سنی جو کہتی تھی، ایک دینار کے عوض ایک پیمانہ گیہوں، اور ایک دینار کے عوض جو کے تین پیمانے؛ اور تو تیل اور مے کو نقصان نہ پہنچانا۔ اور جب اُس نے چوتھی مہر کھولی تو میں نے چوتھے جاندار کی آواز سنی جو کہتا تھا، آ اور دیکھ۔ اور میں نے نگاہ کی، اور دیکھو ایک زرد رنگ گھوڑا تھا؛ اور اُس پر سوار کا نام موت تھا، اور عالم ارواح اُس کے پیچھے پیچھے تھا۔ اور انہیں زمین کے چوتھے حصے پر اختیار دیا گیا کہ تلوار سے، اور کال کے سبب، اور موت کے ذریعے، اور زمین کے درندوں کے وسیلہ سے ہلاک کریں۔ مکاشفہ 6:6-8۔

جیمز وایت ناھنجاری نبوی دیگری را در ہفت کلیسا و ہفت مہر شناسایی کرد. او تمایزی ہدفمند میان چہار کلیسای نخست و سہ کلیسای آخر تشخیص می دہد، و سپس بار دیگر ہمین پدیدہ را در چہار مہر نخست و سہ مہر آخر باز می شناسد.

«ما اکنون کلیساہا، مہرہا، و حیوانات، یا موجودات زندہ، را تا آنجا کہ می توانند بہ عنوان پوشانندہ همان دورہ های زمانی با یکدیگر مقایسہ شوند، دنبال کردہ ایم. مہرہا ہفت عددند، اما

حیوانات فقط چهار تا هستند. و شاید در اینجا مناسب باشد توجه کنیم که هنگام گشوده شدن مهر اول، دوم، سوم و چهارم، از حیوان اول، دوم، سوم و چهارم شنیده می‌شود که می‌گویند: "بیا و ببین؛" اما هنگامی که مهر پنجم، ششم و هفتم گشوده می‌شوند، هیچ‌گونه چنین صدایی شنیده نمی‌شود. همچنین سه کلیسای آخر و سه مهر آخر، از حیث پوشاندن همان دوره‌های زمانی، با یکدیگر تطبیق نمی‌کنند، چنان‌که چهار کلیسای نخست و چهار مهر نخست چنین می‌کنند. اما، چنان‌که نشان داده‌ایم، کلیساهای مهرها و حیوانات با یکدیگر موافقت دارند، از آن جهت که برای مدتی نزدیک به ۱۸۰۰ سال همان دوره‌های زمانی را دربر می‌گیرند، تا آنکه به اندکی بیش از نیم قرن از زمان حاضر می‌رسیم.» جیمز وایت، ۱۲، Review and Herald، فوریه ۱۸۵۷.

جیمز وایت این واقعیت را که همان الگو در کرناها نیز وجود دارد، بیان نکرد، اما چنین است. چهار کرناي نخست، کرنا هستند، اما سه کرناي آخر، سه وای می‌باشند. چهار کرناي نخست، نمایانگر داوری خدا بر روم بت‌پرست به سبب قانون یکشنبه قسطنطین در سال ۳۲۱ هستند، و سه وای کرنا نمایانگر اسلام‌اند. دو وای نخست کرنا، داوری‌هایی بودند بر روم پاپی به سبب قانون یکشنبه‌ای که در سال ۵۳۸ برقرار کرد، و وای سوم کرنا مربوط به بحران قانون یکشنبه است که در آینده‌ای بسیار نزدیک در پیش است.

جوزف بیتس از برداشت پیشگامان از سه کلیسای آخر به عنوان نمادی واحد بهره می‌گیرد تا سه کلیسای معاصر در دوره میلریتی را توصیف کند. تمام تأکیدهای موجود در این عبارت از سوی بیتس افزوده شده است.

«در تمامی آن سرزمین، خداوند می‌فرماید: دو قسمت از آن منقطع شده، خواهند مرد؛ اما قسمت سوم در آن باقی خواهد ماند. خدا می‌گوید که قسمت سوم را از میان آتش عبور خواهد داد و ایشان را تصفیه خواهد کرد. آنان او را خواهند خواند، و او ایشان را خواهد شنید. او خواهد گفت: "این قوم من است؛" و آنان خواهند گفت: "یهوه خدای من است." قسمت اول، ساردس، یعنی کلیسای اسمی یا بابل. قسمت دوم، لائودکیه، یعنی ادونتیس اسمی. قسمت سوم، فیلادلفیه، تنها کلیسای حقیقی خدا بر زمین، زیرا ایشان باید به شهر خدا منتقل شوند. مکاشفه ۳:۱۲؛ عبرانیان ۱۲:۲۲-۲۴. به نام عیسی، بار دیگر شما را ترغیب می‌کنم که از لائودکیان بگریزید، چنان‌که از سدوم و عموره. تعالیم ایشان باطل و فریبده است؛ و به هلاکت کامل می‌انجامد. مرگ! مرگ! \*مرگ ابدی!!! در پی ایشان است. زن لوط را به یاد آورید." جوزف بیتس، Review and Herald، جلد ۱، نوامبر ۱۸۵۰.»

در تاریخ میلریتی، ساردس آن کلیسایی بود که نامی داشت و مدعی زنده بودن بود، اما مرده بود.

اور کلیسیای ساردیس که فرشته کو لکھ: یہ باتیں وہ فرماتا ہے جس کے پاس خدا کے سات روحیں اور سات ستارے ہیں: میں تیرے کاموں کو جانتا ہوں کہ تیرا نام یہ ہے کہ تو زندہ ہے، اور تو مرده ہے۔ مکاشفہ 3:1

قوم خدا همیشه نامی دارند. نام آنان در طی تاریخ افسس تا پرغامس «مسیحی» بود. نام آنان در دوران سلطه پاپی «کلیسا در بیابان» بود. نام آنان از زمان ظهور ستاره صبح، یعنی یوحنا ویکلیف، «پروتستان» بود. در زمان آخر، در سال 1798، پروتستان‌ها از پیش بازگشت خود را به مشارکت روم آغاز کرده بودند. آنچه در آن هنگام لازم بود، آزمونی بود که این واقعیت را آشکار سازد که با وجود نامی که ادعا می‌کردند، دیگر کلیسای برگزیده نبودند. در بهار 1844، آنان به آن آزمونی رسیدند که آشکار می‌ساخت دیگر آن کلیسای نیستند که نام عهد مسیح را بر خود دارد. سرگذشت ایلیا شاهد دوم بسیار مفصلی بر این واقعیت فراهم می‌آورد. هنگامی که آنان منش حقیقی خود را آشکار ساختند، برای میلری‌ها در آغاز دشوار بود که تشخیص دهند پروتستان‌ها نشان داده‌اند که دختران بابل شده‌اند. اما میلری‌ها سرانجام دقیقاً همین کار را کردند و در تحقق پیام فرشته دوم، شروع به

فراخواندن جان‌ها از آن کلیساہای سقوط کرده نمودند۔ سپس فرایند آزمونی پدید آمد کہ موجب می‌شد میلری‌ها منش خود را آشکار سازند۔ آیا آنان فیلادلفیایی بودند یا لاودیکہ‌ای؟

فیلادلفیائیوں نے مسیح کی پیروی کرتے ہوئے نہایت مقدس مقام میں داخلہ کیا، اور اُن میلری پیروکاروں نے جنہوں نے ایسا کرنے سے انکار کیا، لاودیکہ والوں کا مزاج ظاہر کیا۔ یوں ہم اُس منطق کو پاتے ہیں جس کی بنا پر بیٹس نے ان تین کلیسیاؤں کی شناخت ایک ہی تاریخی دور کے ہم عصر گروہوں کے طور پر کی۔ وہ تاریخ دس کنواریوں کی تمثیل کے نبوتی ڈھانچے کے اندر پوری ہوئی، جس کے بارے میں الہام ہمیں بتاتا ہے کہ وہ حرف بہ حرف پوری ہوئی ہے اور پوری ہوگی۔

«مَثَلِ دہ باکرہ در متی 25 نیز تجربہ قوم ادونتیسٹ را بہ تصویر می‌کشد»۔ جلال عظیم، 393۔

«مرا غالباً بہ مَثَلِ دہ باکرہ ارجاع می‌دهند، کہ پنج تن از ایشان دانا بودند و پنج تن نادان۔ این مَثَل تا بہ آخرین حرف تحقق یافته است و تحقق خواهد یافت، زیرا کاربردی ویژہ برای این زمان دارد و، همچون پیام فرشتہ سوم، تحقق یافته است و تا انقضای زمان همچنان حقیقت حاضر خواهد بود»۔ Review and Herald, August 19, 1890۔

آخری تین کلیسیا ساردیس کے طور پر اُن لوگوں کی نمائندگی کرتی ہیں جو میلرائٹ تحریک سے باہر تھے، اور جو اس تحریک کے اندر تھے وہ یا تو فلاڈلفیہ کی نمائندگی کرتے ہیں یا لاؤدیکہ کی۔ یہ تینوں کلیسیائی مکاشفہ کے تیسرے باب میں متعین کی گئی ہیں، اور پہلی چار کلیسیائی دوسرے باب میں ہیں۔ لہذا، جب سسٹر وائٹ مکاشفہ کے تیسرے باب کی تاریخ کا حوالہ دیتی ہیں، تو وہ عین اُنہی کلیسیاؤں کی نشاندہی کر رہی ہوتی ہیں جن کی ابھی ابھی جوزف بیٹس نے نشان دہی کی تھی۔

«اوہ، چہ توصیفی! چہ بسیارند کسانی کہ در این وضعیت هولناک بہ سر می‌برند۔ من با جدیت از ہر خادم انجیل استدعا می‌کنم کہ باب سوم مکاشفہ را با دقت مطالعہ کند، زیرا در آن، وضعیت اموری کہ در ایام آخر وجود دارد، بہ تصویر کشیدہ شدہ است۔ ہر آیہ این باب را با دقت بررسی کنید، زیرا عیسی از طریق این کلمات با شما سخن می‌گوید»۔ Manuscript Releases, جلد 18، ص 193۔

تاریخ میلریتی میں موجود تین معاصر کلیسیائی ایڈونٹزم کے اختتام پر دوبارہ ظاہر ہوتی ہیں۔ جوزف بیٹس میلریتی دور کے محرکات کی نشان دہی کر رہے تھے اور ساردیس کو بابل کی بیٹیوں کے طور پر شناخت کرتے تھے، جو دوسرے فرشتے کے پیغام کا ہدفی سامعین تھیں۔ وہ اُس کشمکش سے خطاب کر رہے تھے جو اُس چھوٹے گلے کے درمیان برپا تھی جس نے 22 اکتوبر 1844 کو مسیح کی پیروی کرتے ہوئے اُسے اقدس الاقداس میں داخل ہوتے دیکھا، اور اُن لوگوں کے درمیان جو مقدس سے باہر نکلنے سے انکار کرتے تھے۔ وہ لاودیکہ کے لوگوں کو اُس تاریکی سے باہر بلانے کی کوشش کر رہے تھے جسے انہوں نے قبول کر لیا تھا، اور اُن کی لاودیکائی نابینائی کا کم از کم ایک حصہ اس حقیقت کے باعث تھا کہ ولیم ملر نے لاودیکائی تحریک میں ایک نمایاں قیادی مقام اختیار کر لیا تھا۔ یہی وہی کشمکش ہے جس کی نشان دہی فلڈلفیہ کے نام پیغام میں کی گئی ہے۔

اینک، آنان را کہ از کنیسہ شیطان‌اند، و خود را یہود می‌خوانند و نیستند، بلکہ دروغ می‌گویند، وامی‌دارم کہ بیابند و پیش پای تو سجدہ کنند و بدانند کہ من تو را محبت نمودہ‌ام۔ مکاشفہ ۳:۹

یک بحران دینی ہموارہ دو طبقہ از پرستندگان پدید می‌آورد، چنان کہ در نومیدی عظیم نیز چنین شد۔ ردا ی پروتستانٹیسزم بہ تازگی از ساردیس گرفتہ شدہ بود، زیرا آنان بہ روم بازگشتند و رسماً دختر روم شدند۔ سپس آن ردا در اختیار ادونتیسزم میلری قرار گرفت، اما اندکی بعد آزمونی دو طبقہ را پدید آورد کہ مدعی بودند «گلہ کوچک» هستند: گلہ‌ای حقیقی و گلہ‌ای جعلی۔ بیٹس نمایندہ آن گلہ کوچک بود کہ مسیح را بہ درون قدس الاقداس پیروی کرد۔ کشمکش او با لاودیکیان بود کہ ادعا می‌کردند



گله کوچک هستند. بیتس، به عنوان یک فیلادلفیایی، با کنیسه شیطان در کشمکش بود، گروهی که ادعا می کردند قوم خدا هستند، اما دروغ می گفتند و یهودی نبودند.

هنگامی که این مَثَل برای آخرین بار در پایان آدونتیسم به انجام برسد، قومی برگزیده و عهدی وجود خواهد داشت که در زمان آخر در سال ۱۹۸۹ از آن ها عبور شد؛ همان گونه که از رهبری یهود در هنگام تولد مسیح عبور شد، که در آن تاریخ نبوی نمایانگر زمان آخر است. هنگامی که تاریخ مسیح به ورود ظفرمندان به اورشلیم رسید، تاریخ فریاد نیمه شب در زمان میلریتیان به گونه ای نمادین پیش نمایی شد. الهام مکرراً نشانه راه صلیب را با نومیادی عظیم ۱۸۴۴ هم راستا می سازد. یهودا نماینده لائودیکیان تاریخ مسیح است، و رسولان نماینده فیلادلفیاییان بودند. برای سه سال و نیم پس از صلیب، فیلادلفیاییان که بیتس نماینده آنان بود، کوشیدند لائودیکیان را از کلیسای ساقط شده ای که به وسیله شاگرد، یهودای اسخریوطی، نمایانده شده بود، فراخوانند.

در سال ۱۹۸۹، قوم عهد برگزیده پیشین نوری را که مهرش گشوده شده بود رد کردند و از آنان عبور شد. هنگامی که نخستین ناامیدی ۱۸ ژوئیه ۲۰۲۰ فرا رسید، فرایند آزمون در میان کسانی آغاز شد که پیش تر به نظر می رسید از همان جنبش باشند. با این حال، یک گروه لائودیکه ای اند و گروه دیگر فیلادلفیایی. همان گونه که یهودا پیش از صلیب سه بار با سنهدرین پیمان بست تا مسیح را تسلیم کند، لائودیکه ای های تاریخ پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیز سه فرصت توبه را از دست داده خواهند بود. در قانون یکشنبه که به زودی خواهد آمد، با همان قطعیتی که یهودا از درختی آویزان شد آشکار خواهد شد که لائودیکه ای ها از فیلادلفیایی ها جدا هستند. این در زمان حصاد است که علف های هرز از گندم جدا می شوند. ما به سرعت به آن حصاد نزدیک می شویم.

این حقایق تنها زمانی و تنها در صورتی شناخته می شوند که مایل باشیم دریابیم یگانه روش شناسی کتاب مقدسی که می تواند «حقیقت» را کشف و تثبیت کند، «تاریخ گرایی» است. روش شناسی راستین نه پریتریزم است، نه فیوتوریزم، نه دیسپنسیشنالیسم، نه وُک گرایی، نه مهارت دستوری یا تاریخی، و نه هیچ یک از گونه های متعدد بدل های شیطانی. عبارتی شناخته شده وجود دارد که به فیلسوفی از قرن هفدهم به نام ژان-ژاک روسو نسبت داده شده و به صورت های گوناگون بازگفته شده است، اما جوهر این اندیشه چنین است: «خطا ریشه های بسیار دارد، اما حقیقت تنها یک ریشه دارد.» «حقیقت» همان آلفا و امگا است که همچون ریشه ای از زمین خشک برمی آید.

«همین گونه است کتاب مقدس، خزانه غنای فیض او. جلال حقایق آن، که به بلندی آسمان و فراگیرنده ابدیت است، درک نمی شود. برای توده عظیم بشریت، خود مسیح نیز «مانند ریشه ای از زمین خشک» است، و آنان در او «هیچ جمالی» نمی بینند «تا مشتاقش گردند.» اشعیا ۵۳:۲. هنگامی که عیسی در میان انسان ها بود، آن مکاشفه خدا در انسانیت، کاتبان و فریسیان به او گفتند: «تو سامری هستی و دیو داری.» یوحنا ۸:۴۸. حتی شاگردان او نیز چنان به سبب خودخواهی دل هایشان کور شده بودند که در فهم او، که آمده بود محبت پدر را بر ایشان آشکار سازد، کند بودند. از همین رو بود که عیسی در میان انسان ها در تنهایی گام می زد. او تنها در آسمان به طور کامل فهمیده می شد.» اندیشه هایی از کوه برکات، ۲۵.

حقایقی که اکنون در حال به اشتراک گذاشتن آن ها هستیم باید در این چارچوب شناخته شوند که رشد حقیقت در سراسر تاریخ تدریجی است؛ و مهم تر از آن، فهم ما از حقیقت باید در چارچوب آلفا و امگا قرار گیرد، یعنی در چارچوب آن که عیسی پایان یک چیز را با آغاز همان چیز یکی می سازد.

کلیسای چهارم، طیاتیرا است و نمایانگر دوره ای است که در آن پاپیت به عنوان پادشاهی پنجم نبوت کتاب مقدس حکومت می کرد؛ همان دوره ای که کلیسا در بیابان در اسارت بود. اسارت اسرائیل روحانی به دست بابل روحانی به مدت هزار و دویست و شصت سال، به وسیله اسارت اسرائیل

تحت اللفظی در بابل تحت اللفظی به مدت هفتاد سال تمثیل شده بود.

«امروز کلیسای خدا آزاد است تا نقشه الهی را برای نجات نسل گمشده به کمال پیش ببرد. طی قرن های متمادی، قوم خدا از آزادی های خود محروم بودند. موعظه انجیل در خلوص آن ممنوع شده بود، و سخت ترین مجازات ها بر کسانی تحمیل می شد که جرأت می کردند از اوامر انسان ها سرپیچی کنند. در نتیجه، تاکستان بزرگ اخلاقی خداوند تقریباً به کلی بی متصدی مانده بود. مردم از نور کلام خدا محروم شده بودند. تاریکی خطا و خرافات تهدید می کرد که شناخت دین حقیقی را محو سازد. کلیسای خدا بر زمین در طی این دوره طولانی آزار بی امان، به راستی در اسارت بود، همان گونه که بنی اسرائیل در دوران تبعید در بابل در اسارت نگاه داشته شده بودند.» انبیا و پادشاهان، 714.

اسارت بابل کے ستر برسوں کی نمائندگی کلیسیائے تہیاتیرہ کرتی ہے۔ کلیسیائے تہیاتیرہ اُس سبب کا نتیجہ ہے جس کی نمائندگی پرگمس کرتی ہے۔ پرگمس اُس شہنشاہ قسطنطین کی علامت ہے جس نے مسیحیت کے ساتھ بت پرستی کو ملا دیا۔ اُس کی بت پرستی کی علامت سورج کی پرستش تھی۔ بائبل سبب جس کی بنا پر قدیم اسرائیل کو تہیاتیرہ کے ستر برسوں کی اسارت میں لے جایا گیا، یہ تھا کہ اُن کے بادشاہوں نے اپنے گرد و نواح کی بت پرست قوموں کے ساتھ تعلقات اور اتحاد قائم کیے، اور یہ خدا کے کلام کے خلاف صریح بغاوت تھی۔ خدا نے بارہا اسرائیل کو متنبہ کیا کہ وہ اپنے اُس پاس کی غیر قوموں کے ساتھ اختلاط نہ کرے۔ دس احکام—یعنی وہی چیز جس کے امین قدیم اسرائیل کو ہونا تھا—بتوں کی پرستش سے صراحت کے ساتھ منع کرتے ہیں۔ جب خداوند حورب کے غار پر موسیٰ کے پاس سے گزرا اور اپنا کردار ظاہر کیا، تو اُس نے دو مرتبہ بعینہ وہی تنبیہ شامل کی جس کا ہم حوالہ دے رہے ہیں۔

اور اُس نے کہا، دیکھ، میں عہد باندھتا ہوں: تیرے سب لوگوں کے سامنے میں ایسے عجیب کام کروں گا جیسے نہ تمام روئے زمین پر کبھی کیے گئے ہوں اور نہ کسی قوم میں؛ اور وہ سب لوگ جن کے درمیان تُو ہے، خداوند کے کام کو دیکھیں گے، کیونکہ جو کام میں تیرے ساتھ کرنے والا ہوں وہ ہیبت ناک ہے۔ تو اُس بات کو ماننا جو میں آج تجھے حکم دیتا ہوں: دیکھ، میں تیرے آگے سے اموری اور کنعانی اور حتیٰ اور فرزی اور حوی اور یبوسی کو نکال دیتا ہوں۔ اپنے آپ سے خبردار رہنا، ایسا نہ ہو کہ تو اُس ملک کے باشندوں سے، جدھر تو جا رہا ہے، عہد باندھے، میاں وہ تیرے درمیان پھندا ہو جائے۔ بلکہ تم اُن کے مذبحوں کو ڈھا دینا، اُن کے بتوں کو توڑ ڈالنا، اور اُن کی یسیرتوں کو کاٹ ڈالنا۔ کیونکہ تو کسی دوسرے معبود کی پرستش نہ کرنا، اس لیے کہ خداوند، جس کا نام غیور ہے، غیور خدا ہے۔ ایسا نہ ہو کہ تو اُس ملک کے باشندوں سے عہد باندھے، اور وہ اپنے معبودوں کے پیچھے زناکاری کریں اور اپنے معبودوں کے لیے قربانی گزرائیں، پھر کوئی تجھے بلائے اور تو اُس کی قربانی میں سے کھائے؛ اور تو اُن کی بیٹیوں میں سے اپنے بیٹوں کے لیے لے، اور اُن کی بیٹیاں اپنے معبودوں کے پیچھے زناکاری کریں، اور تیرے بیٹوں کو بھی اپنے معبودوں کے پیچھے زناکاری کرنے پر لگائیں۔ خروج 16:34-10.

خدا در همین بخش به تنهایی دو بار به اسرائیل باستان هشدار داد، و شهادت های بسیار دیگری نیز در کتاب مقدس درباره این فرمان به اسرائیل باستان وجود دارد که آنان نباید با امت های بت پرست پیرامون خود هیچ عہدی ببندند. آن مصالحہ ها از زمانی آغاز شد کہ اسرائیل باستان خدا و حکومت الهی او را رد کرد. هنگامی کہ آنان پادشاهی خواستند، خدا به ایشان اجازه داد کہ پادشاهی داشته باشند، و از آن نقطہ به بعد، اکثریت ہمہ پادشاهان، و بی تردید ہر پادشاہ دہ سبط شمالی، همان فرمان را نادیدہ گرفتند. اصلی کہ اقتضا می کرد اسرائیل از امت های بت پرست پیرامون خود جدا و ممتاز باشد، رد شد و در همان مصالحہ ای به نمایش درآمد کہ بعدہا قسطنطین نماد آن گردید. پرغامس و قسطنطین نمایانگر عصیان پادشاهان اسرائیل هستند کہ بت پرستی را به کلیسای خدا وارد کردند. ارتدادی کہ با شائلول پادشاہ آغاز شد، نمودار ارتداد کلیسای مسیحی بود کہ به اسارت در

بابل روحانی انجامید. تاریخ مقدس، از آغاز سلطنت شائول پادشاه تا اسارت در بابل، به وسیله کلیسای پرغامس نمادپردازی شده است. اسارت هفتاد ساله‌ای که پس از آن آمد، کلیسای طپاتیرا بود.

افسس، نماد کلیسایی است که برای فتح سرزمین موعود به پیش می‌رود. افسس نمایانگر دوران موسی و رهایی اسرائیل از بندگی مصر است.

«کتاب مقدس گنجینه‌های خود را برای این نسل آخر گرد آورده و به هم پیوسته ساخته است. تمامی رویدادهای عظیم و وقایع solemn تاریخ عهد عتیق در این ایام آخر در کلیسا تکرار شده‌اند و در حال تکرار شدن هستند.» Selected Messages, book 3, 338, 339.

تاریخی که در رهایی از مصر به تصویر کشیده شده است، در ایام آخر تکرار می‌شود. از این رو، این تاریخ در تاریخ میلری نیز تکرار شد. به همین سبب، خواهر وایت بارها برای توصیف تاریخ میلری به آن تاریخ ارجاع می‌دهد. او نومییدی عظیم ۱۸۴۴ را با نومییدی عبرانیان، هنگامی که در برابر دریای سرخ ایستاده بودند و لشکر فرعون از پشت سر به آنان نزدیک می‌شد، هم‌تراز می‌سازد. همچنین او تاریخ رهایی از مصر را با زمان مسیح نیز هم‌تراز می‌سازد؛ از این رو، نومییدی شاگردان در پای صلیب، به وسیله نومییدی در کنار دریای سرخ نمونه‌سازی شده بود، و آن نیز به نوبه خود نمونه‌ای از نومییدی عظیم ۱۸۴۴ بود. نومییدی صلیب نمایانگر آغاز کلیسای آفسس بود. زمان موسی در آغاز اسرائیل باستان، که به وسیله کلیسای آفسس نمایانده می‌شود، همچنین نمونه‌ای بود از آغاز اسرائیل جدید در زمان مسیح. هر دو تاریخ به وسیله کلیسای آفسس نمایانده می‌شوند. حقایقی که در اینجا شناسایی می‌کنیم، در طی سالیان متمادی بارها به طور عمومی از سوی Future for America ارائه شده‌اند؛ بنابراین، من صرفاً طرحی کلی ارائه می‌کنم.

در تاریخ مسیح، آغاز قوم عهد جدید را می‌یابیم؛ قومی که برانگیخته می‌شوند، در حالی که قوم برگزیده عهد پیشین کنار گذاشته می‌شوند. تاریخ مسیح پایان اسرائیل کهن است، و در تاریخ رهایی از مصر، در آغاز اسرائیل کهن، قومی از پیش برگزیده عهد بودند که برای قوم جدید عهد کنار گذاشته شدند.

در تاریخ مسیح، قوم برگزیده سابق با ویرانی اورشلیم در سال ۷۰ به فرجام نهایی خود رسید. در آغاز، در زمان موسی، قوم برگزیده سابق طی دوره‌ای چهل‌ساله در بیابان مردند، و یوشع و کالب نمایندگان قوم برگزیده جدید شدند که مقدر بود پیام را به سرزمین موعود حمل کنند، همان‌گونه که رسولان دوره کلیسای افسس انجیل را به جهان رساندند.

آغاز و پایان اسرائیل باستان، و نیز آغاز اسرائیل جدید، همگی بر انتقال از یک قوم برگزیده پیشین به سوی قومی برگزیده جدید دلالت دارند. بر گواهی دو یا سه شاهد، هر امری استوار می‌شود؛ و هر یک از این سه سلسله شهود، طلاق قوم برگزیده پیشین را مشخص می‌سازند، و این شهود حامل امضای آلفا و اومگا هستند، همان که پایان را از ابتدا معلوم می‌سازد. قومی برگزیده پیشین خواهد بود که هنگامی که خدا با آن صد و چهل و چهار هزار نفر داخل عهد می‌شود، از آن می‌گذرد. خدا پدیدآورنده تشویش نیست؛ او هرگز تغییر نمی‌کند و کلام او هرگز ناکام نمی‌ماند.

نجات از مصر و پیروزی‌هایی که خدا به وسیله یوشع به انجام رسانید، به واسطه کلیسای افسس نمودار می‌شود، اما افسس مقدر بود محبت نخستین خود را از دست بدهد. هنگامی که یوشع به آرامگاه سپرده شد، نسلی دیگر برخاست که نشانگر دوره‌ای بود که با سمیرنا نمایانده می‌شود. کار شگفت‌انگیز یوشع در پاک‌سازی سرزمین موعود هرگز به طور کامل به انجام نرسید، زیرا قوم از خویشتن خشنود شدند و کاری را که به یوشع سپرده شده بود ترک کردند. ایشان محبت نخستین خود را از دست دادند. آن دوره ادامه یافت تا آن‌گاه که اسرائیل خدا را رد کرد و سموئیل، شائول پادشاه را

مسح نمود، و بدین سان کلیسای پرغامس آغاز شد.

«پیام به اسمیرنا، کلیسایی در آسیای صغیر، و نیز به کلیسای مسیحی به طور کلی، در خلال قرن های دوم و سوم رسید. آن زمان، هنگامی بود که بت پرستی آخرین ایستادگی خود را برای برتری در جهان به عمل می آورد. مسیحیت با شتابی شگفت انگیز گسترش یافته بود، تا آنجا که در سراسر جهان شناخته شده بود. برخی به سبب تحول قلب، ایمان مسیح را پذیرفتند؛ برخی دیگر به سبب نیروی استدلالی که بر ایشان وارد می شد؛ و گروهی دیگر از آن رو که می دیدند کار بت پرستی رو به افول است، و مصلحت اندیشی آنان را به سوی آن جانب می کشاند که وعده پیروزی می داد. این اوضاع، روحانیت کلیسا را تضعیف کرد. روح نبوت، که مشخصه کلیسای رسولی بود، به تدریج از میان رفت. این موهبتی است که کلیسای را که بدان سپرده می شود، به یگانگی ایمان می رساند. هنگامی که دیگر انبیای حقیقی وجود نداشتند، تعالیم باطل به سرعت گسترش یافت؛ فلسفه یونانیان به تفسیری نادرست از کتب مقدس انجامید، و خودپارسانگاری فریسیان باستان، که مسیح بارها آن را محکوم کرده بود، بار دیگر در میان کلیسا پدیدار شد. در طول دو قرنی که پیش از سلطنت قسطنطین سپری شد، بنیاد آن شروری نهاده شد که در دو قرن پس از آن به طور کامل رشد و بسط یافت. در این دوره، شهادت در بسیاری از بخش های امپراتوری روم محبوبیت یافت. هرچند این امر ممکن است شگفت انگیز به نظر آید، با این همه حقیقتی انکارناپذیر است. این، نتیجه رابطه ای بود که میان مسیحیان و بت پرستان برقرار بود.»

«در جهان روم، دین همه ملت ها مورد احترام بود، اما مسیحیان یک ملت نبودند؛ آنان صرفاً فرقه ای از نژادی خوارشمرده بودند. از این رو، چون بر نكوهش دین همه طبقات مردم پافشاری می کردند، و جلسات محرمانه برگزار می نمودند، و خود را به کلی از آداب و رسوم و اعمال نزدیک ترین خویشاوندان و صمیمی ترین دوستانشان جدا می ساختند، در نظر مقامات بت پرست به اشخاصی مظنون بدل می شدند و غالباً آماج آزار و اذیت قرار می گرفتند. چه بسا زمانی که در ذهن حاکمان هیچ روح مخالفتی وجود نداشت، خود موجبات آزار و اذیت را بر خویشان فراهم می آوردند. برای نمونه این روحیه، تاریخ جزئیات اعدام سبیریان، اسقف قرطاجنه، را به دست می دهد. هنگامی که حکم او خوانده شد، فریادی همگانی از میان انبوه گوش سپرده مسیحیان برخاست که می گفتند: "با او خواهیم مرد."»

«وہ روح جس کے ساتھ بہت سے نام نہاد مسیحیوں نے موت کو قبول کیا، بلکہ بلا ضرورت حکومت کی عداوت کو بھی ابھارا، غالباً 303ء میں شہنشاہ ڈیوکلیشیئن اور اس کے معاون گیلریوس کی طرف سے جاری ہونے والے ایذا رسانی کے فرمان کے نفاذ میں بہت حد تک مؤثر تھی۔ یہ فرمان اپنی روح کے اعتبار سے عالمگیر تھا، اور دس برس تک کم و بیش سختی کے ساتھ نافذ کیا جاتا رہا.»  
Steven Haskell, The Story of the Seer of Patmos, 50, 51

اگرچه سیمیرنا یکی از آن دو کلیسایی است که از خداوند هیچ توبیخی دریافت نمی کنند، تاریخ گواهی می دهد که آنان که در آن دوره زمانی به شهادت رسیدند، نماینده برخی هستند که انگیزه هایشان بر پایه محرک های انسانی بود، نه الهی. کتاب داوران با اشاره به مرگ یوشع آغاز می شود، و در این کتاب آیه ای وجود دارد که دو بار تکرار شده و تاریخ داوران را تعریف می کند. دومین بار که آن آیه نقل می شود، آخرین آیه کتاب است. نخستین آیه کتاب پایان یوشع را نشان می دهد و آخرین آیه، تاریخ را خلاصه می کند.

اب بعد از وفات یوشع واقع شد که بنی اسرائیل از خداوند سؤال کرده، گفتند: «کیست که برای ما نخست بر ضد کنعانیان برآید تا با ایشان بجنگد؟» ... در آن ایام، در اسرائیل پادشاهی نبود، بلکه هر کس آنچه را در نظر خود راست می نمود، به جا می آورد ... در آن ایام، در اسرائیل پادشاهی نبود: هر کس آنچه را در نظر خود راست می نمود، انجام می داد. داوران ۱:۱؛ ۶:۱۷؛ ۲۵:۲۱.

همان‌گونه که در تاریخ اسمیرنا، «خود» از آغاز تا پایان موضوعی محوری بود. چون ایشان پادشاهی نداشتند، مصمم بودند هر آنچه را که خود می‌خواستند انجام دهند. نبود هدایت همان چیزی بود که هاسکل در تاریخ اسمیرنا مشخص ساخت؛ تاریخی که با نبود یک روح نبوت فعال نمایان شده بود. در هر دو تاریخ، فقدان هدایت، راه را برای آن گشود که تصمیم‌ها بر اساس انگیزه‌های شخصی خود انسان اتخاذ شوند. افسس نمایانگر رهایی از مصر است. تاریخی که در کتاب داوران ثبت شده است، به‌وسیلهٔ کلیسای اسمیرنا نمایانده می‌شود. از شائول پادشاه تا اسارت بابل، به‌وسیلهٔ کلیسای پرغامس نمایانده می‌شود و اسارت در بابل به‌وسیلهٔ کلیسای طیاتیرا نمایانده می‌شود.

در هماهنگی با پدیده‌ای که پیشگامان شناسایی کردند، در کلیساها، مهرها و شیپورها تقسیم‌بندی چهار و سه وجود دارد؛ و چهار کلیسای نخست در تاریخ اسرائیل باستان از اسارت مصر آغاز می‌شود و با اسارت بابل پایان می‌یابد، زیرا آلفا و امگا همواره پایان را با آغاز مشخص می‌سازد. چهار کلیسای نخست در تاریخ اسرائیل جدید با تابعیت یهودیان تحت اقتدار روم آغاز می‌شود، و این چهار کلیسا با تابعیت یهودیان روحانی تحت روم روحانی به مدت هزار و دویست و شصت سال پایان می‌یابد.

آنچه پس از طیاتیرا آمد، ساردس بود، که آغازش هنگامی بود که آنان از اسارت بابلی، که طیاتیرا مظهر آن بود، بیرون آمدند. ساردس کلیسایی است که نامی داشت که زنده است، اما زنده نبود. اقرار ایشان به حیات، دروغ بود. شایان توجه است که از میان هر هفت کلیسا، این واژه ساردس است که هیچ تعریفی ندارد. بر پایهٔ سیاق تاریخ و آیات، تعریف‌هایی به ساردس نسبت داده شده است، اما برای این نام هیچ تعریف ریشه‌شناختی وجود ندارد. نامی دارد، اما ندارد.

второй храм не сравнялся с первым в великолепии; и не был освящён теми 24»  
видимыми знаменами Божественного присутствия, которые относились к  
первому храму. Не было никакого проявления сверхъестественной силы, чтобы  
ознаменовать его посвящение. Не было видно облака славы, наполняющего  
вновь воздвигнутое святилище. Не нисходил огонь с неба, чтобы пожрать жертву  
на его жертвеннике. Шехина уже не пребывала между херувимами во Святом  
святых; ковчега, престола милости и скрижалей откровения не было в нём. Не  
раздавался с неба голос, чтобы открыть вопрошающему священнику волю  
Иеговы». Великая борьба, 24»

پس از اسارت بابل، آنان اورشلیم و هیکل را از نو بنا کردند. آنگاه بار دیگر دارای نامی شدند، زیرا خدا وعده داده بود که نام خود را در اورشلیم قرار دهد. اما نام او نمایانگر سیرت اوست، و نبود حضور شخصی او آشکار می‌ساخت که آنان نامی را داشتند که نمایندهٔ حیات بود، اما در واقع دیگر آن حضوری را که حیات می‌آفریند، نداشتند. آنچه در حقیقت داشتند چیزی جز اقرار ظاهری و تظاهر نبود.

آخری آواز در ساردس، وعدهٔ آمدن الیایی را می‌داد که پیش از روز عظیم و هولناک خداوند خواهد آمد. برای اسرائیل باستان، ویرانی اورشلیم همان روز عظیم و مهیب خداوند بود. از این‌رو، خواهر وایت به نابودی اورشلیم در سال 70 میلادی به‌عنوان نمونه‌ای از روز عظیم و مهیب خداوند اشاره می‌کند که در هیئت هفت بلای آخر به تصویر کشیده شده است. کلیسای فیلادلفیا با آواز یحیای تعمیددهنده آغاز شد که در بیابان ندا می‌داد، و بدین‌سان نمونه‌وار، نمایانگر آواز ویلیام میلر است. آوازه‌ای یحیای تعمیددهنده و ویلیام میلر، پیام لائودیکیه را به مردمی عرضه می‌کردند که می‌پنداشتند همه‌چیز درست است، حال آنکه همه‌چیز به‌کلی نادرست بود. هم یحیای تعمیددهنده و هم ویلیام میلر تبر را بر ریشهٔ درخت نهادند. پیام به ساردس این بود که «در ساردس نیز چند نام هستند که جامه‌های خود را نیالوده‌اند؛ و با من در سفیدی خواهند خرامید، زیرا شایسته‌اند.» یحیای تعمیددهنده و ویلیام میلر نمایانگر کسانی هستند که از دورهٔ زمانی ممثّل به ساردس بیرون آمدند و شایسته بودند که با مسیح

راه روند.

«هزاران تن به پذیرفتن حقیقتی که ویلیام میلر موعظه می‌کرد هدایت شدند، و خادمان خدا در روح و قدرت ایلیا برانگیخته شدند تا این پیام را اعلام کنند. همچون یحیی، پیش‌درآمد عیسی، آنان که این پیام جدی را موعظه می‌کردند خود را ناگزیر می‌دیدند که تیر را بر ریشه درخت نهند و مردم را فراخوانند تا میوه‌هایی شایسته توبه بیاورند. شهادت ایشان چنان بود که کلیساها را بیدار ساخته و به نیرومندی متأثر کند و خصلت واقعی آنان را آشکار سازد. و هنگامی که آن هشدار جدی، برای گریختن از غضب آینده، طنین‌انداز شد، بسیاری از آنان که با کلیساها متحد بودند، پیام شفابخش را پذیرفتند؛ ایشان ارتدادها و بازگشت‌های خویش را دیدند، و با اشک‌های تلخ توبه و با اندوهی عمیق در جان، خویشتن را در حضور خدا فروتن ساختند. و چون روح خدا بر آنان قرار گرفت، ایشان به طنین‌انداز ساختن این ندا یاری رساندند: "از خدا بترسید و او را جلال دهید، زیرا ساعت دآوری او فرا رسیده است."» Early Writings, 233

هفت کلیسای مکاشفه نمایانگر تاریخ رسولان تا زمان بازگشت دوم مسیح هستند، و این هفت کلیسا همچنین نمایانگر تاریخ اسرائیل باستان از زمان نبی خدا، موسی، تا نخستین آمدن مسیح می‌باشند.

«آزمون‌های بنی‌اسرائیل، و نگرش آنان درست پیش از نخستین آمدن مسیح، موقعیت قوم خدا را در تجربه ایشان پیش از دومین آمدن مسیح به تصویر می‌کشد.»

«دام‌های شیطان برای ما نیز به همان‌سان گسترده شده‌اند که برای بنی‌اسرائیل، درست پیش از ورودشان به سرزمین کنعان، گسترده شده بود. ما در حال تکرار تاریخ آن قوم هستیم.»

"ان کی تاریخ ہمارے لیے ایک نہایت سنجیدہ انتباہ ہونی چاہیے۔ ہمیں ہرگز یہ توقع نہیں رکھنی چاہیے کہ جب خداوند کے پاس اپنی قوم کے لیے روشنی ہو، تو شیطان خاموشی سے ایک طرف کھڑا رہے گا اور انہیں ایسے حاصل کرنے سے روکنے کے لیے کوئی کوشش نہ کرے گا۔ ہمیں خبردار رہنا چاہیے کہ ہم اُس روشنی کو رد نہ کریں جو خدا بھیجتا ہے، صرف اس لیے کہ وہ ایسے طریقے سے نہیں آتی جو ہمیں پسند ہو.... اگر کچھ ایسے ہوں جو خود اُس روشنی کو نہ دیکھتے اور نہ قبول کرتے ہوں، تو وہ دوسروں کی راہ میں رکاوٹ نہ بنیں۔"

«آسمان و زمین را امروز بر شما گواه می‌گیرم که حیات و موت، برکت و لعنت را پیش روی شما نهاده‌ام؛ پس حیات را برگزین، تا هم تو و هم ذریتت زنده بمانید؛ تا یهوه، خدای خود، را محبت نمایی و آواز او را اطاعت کنی و به او ملصق شوی؛ زیرا او حیات تو و درازی ایام توست؛ تا در زمینی ساکن شوی که یهوه برای پدرانت، برای ابراهیم، اسحاق و یعقوب، قسم خورد که آن را به ایشان بدهد.»

«این سرود تاریخی نبود، بلکه نبوی بود. هرچند رفتارهای شگفت‌انگیز خدا با قوم خویش را در گذشته باز می‌شمرد، در عین حال رویدادهای عظیم آینده را نیز پیشاپیش مجسم می‌ساخت، یعنی پیروزی نهایی وفاداران را، آنگاه که مسیح برای بار دوم با قدرت و جلال خواهد آمد.»

«پولس رسول به صراحت بیان می‌دارد که تجربه بنی‌اسرائیل در سفرهایشان برای بهره‌کسانی که در این عصر جهان زندگی می‌کنند، یعنی آنان که اواخر جهان بر ایشان رسیده است، به ثبت رسیده است. ما خطرات خود را کمتر از خطرات عبرانیان نمی‌دانیم، بلکه بیشتر.» Healthful Living, 280, 281

رهایی از مصر به واسطه کلیسای اِفِسُس نمود یافته است، و نماد کلیسای اِفِسُس در آن تاریخ، یوشع بود. پس از آن که کسانی که خدا ایشان را از مصر بیرون آورده بود، در ده آزمون پیاپی ناکام ماندند، خداوند عهد را از عاصیان برگرفت و آن را به یوشع و کالیب سپرد.

به ایشان بگو: «به حیات خودم قسم، می‌گویم خداوند، چنان‌که در گوش‌های من گفتید، همان‌گونه با شما رفتار خواهد کرد: لاشه‌های شما در این بیابان خواهد افتاد؛ و همه شما که شمرده شدید، مطابق تمامی شماره خود، از بیست‌ساله و بالاتر، که بر من مهمه کردید، یقیناً به آن سرزمین داخل نخواهید شد، همان سرزمینی که درباره‌اش سوگند خوردم شما را در آن ساکن سازم، مگر کالب بن یفنه و یوشع بن نون.» اعداد 30-14:28

خواهر وایت تصریح می‌کند که یوشع و کالیب نمایانگر کسانی هستند که «انتباهای جهان بر ایشان رسیده است» و «با خدا به واسطه قربانی عهد می‌بندند».

«برای عبرت ما، که پایان‌های جهان بر ما رسیده است، این تاریخ ثبت گردید. قوم خدا امروز چه بسیار اوقات تجربه بنی‌اسرائیل را از سر می‌گذرانند! چه بسیار اوقات همه‌همه و شکایت می‌کنند! چه بسیار اوقات هنگامی که خداوند به ایشان فرمان می‌دهد پیش روند، واپس می‌کشند! آرمان خدا از فقدان مردانی چون کالیب و یوشع، مردانی باوفا و دارای اعتمادی استوار و تزلزل‌ناپذیر، در رنج است. خدا مردانی را می‌طلبد که خویشتن را به او بسپارند تا از روح او آکنده شوند. آرمان مسیح و بشریت مردانی مقدس و ازخودگذشته را می‌طلبد، مردانی که بیرون از اردوگاه بیرون روند و ننگ را بر خود حمل کنند. بگذارید ایشان مردانی نیرومند و دلیر باشند، شایسته کارهای بزرگ؛ و بگذارید با قربانی، با خدا عهد ببندند.» Review and Herald, May 20, 1902.

آن عهدی که تجدید می‌شود، چنان‌که در تجدید عهد با یوشع و کالب نمود یافته است، همان عهد با صد و چهل و چهار هزار و جماعت عظیم است. این عهد پس از آن تجدید می‌شود که قوم برگزیده نخستین عهد از خدا طلاق داده می‌شوند و مقرر می‌گردد که در بیابان بمیرند. عهد با صد و چهل و چهار هزار، در همان تاریخی به انجام می‌رسد که در آن قومی برگزیده پیشین مردود شمرده می‌شود.

افسس به معنای «مطلوب» است، و کاری که هم یوشع و هم کلیسای نخستین به انجام رساندند «مطلوب» بود. هنگامی که یوشع قوم خدا را به سرزمین موعود رهبری کرد، او به قصد فتح و پیروزی پیش رفت. مهر نخست با کلیسای افسس به موازات قرار دارد، و با اسبی سفید نمایانده می‌شود که برای غلبه و پیروزی به پیش می‌رود. این امر درباره یوشع و نیز درباره کلیسای رسولی صادق بود. مهر نخست در اسرائیل باستان و اسرائیل جدید، با کلیسای افسس به موازات قرار دارد.

از میرنا از واژه «مُر» گرفته شده است؛ مُر روغنی بود که برای مومیایی کردن مردگان به کار می‌رفت. مهر دوم با اسبی سرخ نمایش داده می‌شود که به او «شمشیری بزرگ» و «قدرت» داده شد تا «سلامتی را از زمین بردارد»، یعنی مردمان در آن تاریخ «یکدیگر را خواهند کشت». مهر دوم با کلیسای از میرنا به موازات پیش می‌رود و نمایانگر اقتداری است که به دشمنان خدا داده شد و به آنان اجازه می‌داد بر قوم خدا غالب آیند و ایشان را بکشند. این امر در دوره پس از کلیسای رسولی، و نیز در تاریخ داوران، به انجام رسید. در هر دو تاریخ، خدا قدرت‌هایی را از بیرون قوم خود مجاز ساخت تا جنگ و مرگ را بر قوم او وارد آورند. در کلیسای رسولی، آن جنگ از رد دین مسیح انگیزه می‌گرفت؛ دینی که در دوره پیشین افسس، هنگامی که انجیل را به جهان می‌رساند، شکست‌ناپذیر بود. انگیزه دشمنان قوم خدا در دوره داوران نیز بر پایه دوره پیشین افسس بود، زمانی که خدا قدرت خود را بر مصر و بر ملت‌های بعدی که یوشع برای مغلوب ساختنشان به کار گرفته شده بود، آشکار ساخت. مهر دوم در هر دو اسرائیل باستان و اسرائیل جدید، با کلیسای از میرنا به موازات پیش می‌رود.

پرغامس به معنای «ارگ مستحکم» است؛ از این رو نمایانگر قلعه یک پادشاه می‌باشد. مهر سوم به موازات پرغامس جریان دارد و نمایانگر تاریخی است که در آن داورى انسانی به وسیله پادشاهان زمین، در مخالفت با داورى خدا، اجرا می‌شود. بنابراین، اندازه‌گیری، یا داورى‌ای که به وسیله «دو» کفه ترازو که «گندم»، «جو»، «روغن» و «شراب» را می‌سنجند، بازنمایی شده است، اقتدار سلطنتی

انسانی را مشخص می‌سازد؛ اقتداری که همواره در قیاس با داوری خدا معیوب است. به یاد داشته باشید که اندازه‌گیری درست یا وزن کردن درست، به دو کفه نابرابر نیاز ندارد. دو کفه نمایانگر داوری نابرابر است.

«جو» نماد قربانی «نوبر» در عید فصَح است، و «گندم» نماد قربانی «دو نان گردانیدنی» در عید پنتیکااست. «روغن» نماد روح القدس است و «شراب» نماد تعلیم. پرغامس در زمان اسرائیل باستان، دوره پادشاهان سازشکار اسرائیل است که داوری را بر نظام عبادت خدا، که از طریق فصل فصَح تا پنتیکااست بازنمایی می‌شود، وارد کردند. حقایق کلام خدا به وسیله «شراب» و «روغن» بازنمایی می‌شوند. هم در اسرائیل باستان و هم در اسرائیل جدید، کلیسای پرغامس آن دوره‌ای است که در آن، شیطان می‌کوشد آنچه را نتوانست از طریق ریخته شدن خون در تاریخ بازنمایی شده به وسیله اسمیرنا انجام دهد، به انجام رساند. در پرغامس، شیطان کوشید قوم خدا و حقیقت خدا را از طریق سازش نابود کند، نه از راه ریخته شدن خون، چنان‌که در اسمیرنا بازنمایی شده است. سازش پادشاهان اسرائیل باستان، نمونه سازش قسطنطین در اسرائیل جدید است.

تیاتیرا به معنای «قربانی ندامت» است و به روح شهادتی اشاره دارد که خدا برای قوم خویش که به خاطر نام او کشته می‌شوند، فراهم می‌سازد. قربانی ندامت بیانگر آمادگی برای خدمت به مسیح در شرایطی سخت است، چنان‌که در دانیال، شدرك، میشک و عبدنغو در دوران اسارت هفتادساله مشاهده می‌شود؛ و نیز نمایانگر قربانی والدینسیان، هوگنوها و دیگرانی است که در طول تاریخ هزار و دویست و شصت سال، به دست اقتدار پاپی شکنجه شدند، به زندان افتادند، مورد افترا قرار گرفتند و کشته شدند. مهر چهارم با کلیسای تیاتیرا به موازات پیش می‌رود و بیانگر آزار و جفای بابل باستان علیه اسرائیل باستان و آزار و جفای بابل جدید علیه اسرائیل جدید است. تاریخ هر دو اسارت، نخست مستلزم ارتدادی از حقیقت بود که پادشاهان اسرائیل و امپراتور کنستانتین آن را پدید آوردند. هر دو، راه را برای دوره‌ای که به وسیله تیاتیرا نمایانده می‌شود، هموار ساختند.

ساردیس هیچ معنایی ندارد که با ادعای داشتن نامی با آن سازگار باشد، بلکه این ادعا دروغ است. حضور شخینا هرگز در هیکل دوم ظاهر نشد. حضور مسیح نیز هرگز در تاریخ ساردیس ظاهر نگردید. اصلاحات دوران تاریک در اساس سلسله‌ای بود از یک گام به پیش و دو گام به پس. کاری که تاریخ ساردیس می‌بایست در اصلاحات پروتستانی به انجام رساند، هرگز به کمال نرسید.

فیلادلفیا به معنای محبت برادرانه است، و محبت ورزیدن به برادر خویش ناممکن است اگر نخست خدا را محبت نکرده باشید.

اگر کسی بگوید: «خدا را محبت می‌نمایم»، و از برادر خود نفرت داشته باشد، دروغگو است؛ زیرا آن که برادر خود را که دیده است محبت نمی‌نماید، چگونه می‌تواند خدایی را که ندیده است محبت نماید؟ و این حکم را از او یافته‌ایم که هر که خدا را محبت می‌نماید، برادر خود را نیز محبت نماید. اول یوحنا ۴:۲۰، ۲۱.

فیلادلفیا نمایانگر کلیسایی است که خدا را محبت می‌ورزد، و از این‌رو هیچ محکومیت یا توبیخی متوجه فیلادلفیا نیست.

او به فرشته کلیسای فیلادلفیا بنویس: این است آنچه قدوس و حق می‌گوید، آن که کلید داوود را دارد، آن که می‌گشاید و هیچ‌کس نمی‌بندد، و می‌بندد و هیچ‌کس نمی‌گشاید: اعمال تو را می‌دانم. اینک، در گشوده‌ای پیش روی تو نهاده‌ام که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را ببندد؛ زیرا تو اندک قوتی داری، و کلام مرا حفظ کرده‌ای، و نام مرا انکار نکرده‌ای. اینک، آنان را که از کنیسه شیطان‌اند، که می‌گویند یهودی هستند و نیستند، بلکه دروغ می‌گویند، وامی‌دارم که بیایند و پیش پای تو سجده کنند، و بدانند که من تو را محبت کرده‌ام. چون کلام صبر مرا حفظ کرده‌ای، من نیز



تو را از ساعت آزمایش نگاه خواهم داشت، که بر تمامی جهان خواهد آمد تا ساکنان زمین را بیازماید. اینک، به زودی می‌آیم؛ آنچه را داری استوار نگاه دار، مبادا کسی تاج تو را بگیرد. آن که غالب آید، او را ستونی در هیكل خدای خود خواهم ساخت، و دیگر هرگز از آن بیرون نخواهد رفت؛ و نام خدای خود را، و نام شهر خدای خود را که اورشلیم جدید است و از آسمان از نزد خدای من فرود می‌آید، و نام جدید خود را بر او خواهم نوشت. مکاشفه ۱۲:۷-۱۳.

فیلادلفیا «کلید داوود» را دریافت می‌کند، و در تاریخ فیلادلفیایی اسرائیل یاستان، پسر داوود به آنان عطا شد؛ امری که، در میان معانی دیگر، نمایانگر اصل نبوی آلفا و امگا، اول و آخر، است. آن کلید نمایانگر روش‌شناسی «تاریخ‌گرایی» است. در دوره‌ای که کلیسای فیلادلفیا در پایان اسرائیل باستان آن را نمایندگی می‌کرد، خود نویسنده نبوت کتاب مقدسی آن کلید بود. در دوره‌ای که کلیسای فیلادلفیا در تاریخ میلری آن را نمایندگی می‌کرد، آن کلید به ویلیام میلر داده شد. در آن دو تاریخ، مسیح با یهودیانی سر و کار داشت که می‌پنداشتند پسران ابراهیم‌اند، اما نبودند. میلر با پروتستان‌هایی سر و کار داشت که می‌پنداشتند یهودیان روحانی‌اند، اما نبودند.

هر که گوش دارد، بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید. مکاشفه ۳:۱۳

لودیکه کا معنی یه "ایک ایسی قوم جس پر عدالت کی گئی ہو"، اور لودیکه کے لوگ، یعنی مسیح کے زمانے کے یہودی، بالآخر 70ء میں یروشلم کی تباہی کے وقت عدالتی سزا کو پہنچے۔ مرتد پروٹسٹنٹ کی آخری عدالت اتوار کے قانون کے بحران میں واقع ہوتی ہے، لیکن انہوں نے اپنی عدالت اس وقت پائی جب انہوں نے 1844ء کے بہار میں پہلے فرشتے کے پیغام کو رد کر دیا، اور پھر الہی طور پر بابل کی بیٹیاں قرار دی گئیں۔ وہ گرے ہوئے پروٹسٹنٹ آخری ایام میں تحقیقاتی عدالت کے دوران لودیکہ ادوینٹیت کے لیے ایک تمثیل ہیں۔

اکنون ما اساساً چندین شیوہ گوناگون را که به وسیله آن‌ها هفت کلیسای مکاشفه را می‌توان به درستی به منزله نمادهای نبوی فهمید و سپس به گونه‌ای نبوی به کار بست، بررسی کرده‌ایم. اما این‌ها باید در چارچوب قواعد نبوی‌ای فهمیده و به کار بسته شوند «که از سوی عالی‌ترین مرجع به ما داده شده‌اند».

پیام‌های خطاب به هفت کلیسا، پیام‌هایی بودند که به هفت کلیسای داده شدند که در زمانی که یوحنا این پیام‌ها را ثبت کرد، وجود داشتند. پیام‌های خطاب به هفت کلیسا برای همه کلیساها در سراسر تاریخ، تعلیم و هشدار فراهم می‌آورند. پیام‌های خطاب به هفت کلیسا برای مسیحیان فردی در سراسر تاریخ نیز تعلیم و هشدار فراهم می‌آورند. هفت کلیسا نمایانگر تاریخ مسیحیت از زمان رسولان تا پایان جهان هستند. هفت کلیسا نمایانگر تاریخ اسرائیل باستان از زمان موسی تا ویرانی اورشلیم در سال 70 میلادی هستند. هفت کلیسا را می‌توان با تشخیص تمایز میان چهار کلیسای نخست و سه کلیسای آخر، شناخت و به کار بست.

از میان شش کاریست گوناگون نبوی که در حال شناسایی آن‌ها هستیم، همان کاریست‌ها در هفت مهر نیز بازنمایی شده‌اند.

ما این حقایق را در مقاله بعدی بررسی خواهیم کرد.